

زیبایی انسان شیوایی گفتارش است. حضرت پیامبر خدا درود و سلام خدا بر او خواندند باد

قطعاً زبان عربی زبان قرآن، احادیث و دعاهاست. شاعران ایرانی از آن ها استفاده کرده اند و بعضی از آن ها ابیاتی آمیخته به عربی و فارسی سروده اند و آن ها را مَلَمَع نامیده اند. بسیاری از شاعران ایرانی مَلَمَع دارند، از جمله ی آن ها جناب حافظ شیرازی، جناب سعدی شیرازی و جناب جلال الدین رومی مشهور به مولوی.

[شُعراء: اسم فاعل (مفردش شاعر)، مَمزوجة: اسم مفعول، مَلَمَع: اسم مفعول، حافظ: اسم فاعل، معروف: اسم مفعول]  
مَلَمَع جناب حافظ شیرازی لسان الغیب (زبان نهان):

- إني رأيتُ دهرًا من هجرِك القِيامة (القيامة). : قطعاً من روزگار را از جدایی تو قیامت دیدم.

[ رأيتُ: فعل و فاعلش ت، دهرًا: مفعول اول، من هجر: جارومجرور، ك: مضاف إليه، القِيامة: مفعول دوم]

- ليست دُموع عيني هذي لنا العَلامه (العَلامَة)؟ : آیا این اشک های چشمم برای ما نشانه نیست؟

[ عين: مضاف إليه، ي: مضاف إليه، لنا : جارومجرور]

- مَنْ جَرَّبَ الْمُجَرَّبَ حَلَّتْ بِهِ النَّدَامَةُ (النَّدَامَةُ). : هرکس آزموده شده (مسأله ای را که دیگران تجربه اش کرده اند) را بیازماید (آزمود)، پشیمانی براو فرود می آید (فرود آمد).

[ جَرَّبَ: فعل، الْمُجَرَّبَ: مفعول، حَلَّتْ: فعل، به: جارومجرور، النَّدَامَةُ : فاعل حَلَّتْ ] کلمه ی "مَجَرَّب" اسم مفعول است.

- فِي بُعْدِهَا عَذَابٌ، فِي قُرْبِهَا السَّلَامَةُ (السَّلَامَةُ). : دردوری او عذاب و سختی و در نزدیکیش سلامتی است.

[ فِي بُعْدِ: جارومجرور (و خبرمقدم)، ها: مضاف إليه، عَذَابٌ: مفعول، فِي قُرْبِ: جارومجرور (و خبرمقدم)، ها: مضاف إليه، السَّلَامَةُ

مبتداء مؤخر]

- وَاللَّهِ مَا رَأَيْنَا حُبًّا بِلَامَلَامَةٍ (بِلَامَلَامَةٍ). : به خدا قسم عشقی را بدون سرزنش ندیدیم.

[ وَاللَّهِ: جارومجرور (واو قسم)، ما رَأَيْنَا: فعل و فاعل آن نا، حُبًّا: مفعول، بِلَامَلَامَةٍ : جارومجرور]

- حَتَّى يَذُوقَ مِنْهُ كَأْسًا مِنَ الْكِرَامَةِ (الْكَرَامَةِ). : تا جامی از بزرگواری از آن بچشد.

[ حَتَّى يَذُوقَ: فعل، مِنْهُ: جارومجرور، كَأْسًا: مفعول، مِنَ الْكِرَامَةِ جارومجرور]

- سل المصانع ركباً تهيمُ في الفلوات . : ازانبارهای آب درباره ی سوارانی که در بیابان ها تشنه اند پیرس.  
[سل: فعل امر، المصانع:مفعول، تهيمُ: فعل، في الفلوات: جارومجرور]
- وإن هجرت سواً عشيتي و عداقي .: اگر از من جدا شوی ، شب و روزم مساویست (یکسان می شود).  
[هَجَرْت: فعل و فاعش ت، سَواء: مبتدا، عَشِيَّة: خبر از نوع اسم، ي: مضاف إليه، و: حرف عطف، عَدَاة: معطوف به عَشِيَّة، ي: مضاف إليه]
- مَضَى الزَّمان و قلبي يَقولُ إِنَّكَ آتِي . : روزگار گذشت و قلبم می گوید قطعاً تو در حال آمدن هستی.  
[مَضَى: فعل، الزَّمان: فاعل، قلب: مبتدا، ي: مضاف إليه، يَقولُ: خبر از نوع فعل، كَ: مبتدا، آتِي: خبر از نوع اسم]
- و قد تفتَّش عَيْنُ الحِياةِ في الظُّلُماتِ . : گاهی چشمه ی زندگانی در تاریکی ها جست و جو می شود.  
[ تَفْتَّشُ: فعل مجهول، عَيْنُ: نائب فاعل، الحِياةِ: مضاف إليه، في الظُّلُماتِ: جارومجرور]
- فَكَمْ تَمُرُّ عِيشِي و أَنْتَ حَامِلٌ شَهِدٍ! : تو که در بردارنده ی عسل هستی چقدر زندگی را تلخ می کنی!  
[تَمُرُّ: فعل، عِيشِ: مفعول، ي: مضاف إليه، أَنْتَ: مبتدا، حَامِلٌ: خبر از نوع اسم، شَهِدٍ: مضاف إليه]
- وَجَدتَ رائحةَ الوُدِّ إن شَمَمْتَ رُفَاتِي . : اگر استخوان پوسیده ام (خاک قبرم) را بویی، بوی عشق می یابی.  
[وَجَدتَ: فعل و فاعلش ت، رائحةَ: مفعول، الوُدِّ: مضاف إليه، شَمَمْتَ: فعل و فاعلش ت، رُفَاتِي: مفعول، ي: مضاف إليه]
- وَصَفْتُ كُلَّ مَلِيحٍ كَمَا تُحِبُّ وَتَرْضَى .: هر شخص با همگی راهمان طور که تو دوست داری و خوشنود می شوی، وصف (توصیف) کردم.  
[وَصَفْتُ: فعل و فاعلش ت، كُلِّ: مفعول، مَلِيحٍ: مضاف إليه، كَمَا: جارومجرور، تُحِبُّ: فعل، تَرْضَى: فعل]
- أَخَافُ مِنْكَ وَأَرْجُو و أَسْتَغِيثُ و أَدْنُو . : از تو می ترسم و به تو امید دارم و (از تو) کمک می خواهم و (به تو) نزدیک می شوم.  
[أَخَافُ: فعل مضارع، مِنْكَ: جارومجرور، أَرْجُو: فعل مضارع، أَسْتَغِيثُ: فعل مضارع، أَدْنُو: فعل مضارع]
- أَحَبَّتِي هَجَرُونِي كَمَا تَشَاءُ عُدَاتِي . : دوستانم مرا ترک کردند (از من جدا شدند) همان طور که دشمنانم می خواهند.  
[أَحَبَّةٌ: مبتدا، ي: مضاف إليه، هَجَرُوا: خبر از نوع فعل و فاعل آن واو، ن: وقایه، ي: مفعول، كَمَا: جارومجرور، تَشَاءُ: فعل، عُدَاة: فاعل، ي: مضاف إليه]

- و إن شَكَوتُ إلى الطَّيْرِ نُحنَ في الوُكُناتِ. : اگر به پرندگان شکایت کنم درلانه ها شیون و زاری می کنند.
- [شَكَوتُ: فعل و فاعلش ت، إلى الطَّيْرِ: جارومجرور، نُحنَ: فعل ماضی و فاعلش ن، في الوُكُناتِ: جارومجرور]

## ص ۹۲: نکات واژه نامه:

- آتی، آت: آینده، درحال آمدن، اسم فاعل مجرد است. حروف اصلی: ء ت ی اَ تَی یَأْتِ \*توجه: منظور از آینده، مستقبل نیست.
- استَغاث: کمک خواست، باناله وزاری کمک خواست. حروف اصلی: غ و ث باب استفعال: استَغاثِ یَسْتَغِثُ استَغِثُ استِغَاثَة
- بَدیع: نو = جَدید
- جَرَبَ: آزمایش کرد، تجربه کرد، حروف اصلی: ج ر ب، باب تفعیل: جَرَبَ یُجَرِّبُ جَرَّبَ جَرَبٌ تَجَرَّبَة
- حَلَّ: فرود آمد، حروف اصلی: ح ل ل ، ثلاثی مجرد: حَلَّ یَحِلُّ
- ذاق: چشید، حروف اصلی: ذ و ق ، ثلاثی مجرد: ذاقَ یَذوقُ باب إفعال: أذاقَ یُذیقُ أذقَ إِذاقَة (چشانند)
- دَنَا: نزدیک شد = قُرَّبَ ؛ متضادُّ بَعُدَ، حروف اصلی: د ن و : دَنَا یَدنو
- رَجَا: امید داشت، حروف اصلی: د ن و، رَجَا یَرْجو؛ متضادُّ یَئِسَ یَبأسُ
- رَضِيَ: راضی شد = سَخَطَ
- رَفَات: استخوان پوسیده، جمع: أرفِثَة \*توجه: با جمع اشتباه نشود.
- سَلَّ: بپرس، فعل امر از حروف اصلی س ل ، همان اسأل است.
- شاء: خواست، حروف اصلی: ش ی ء ، ثلاثی مجرد: شاءَ یَشاءُ
- شَكَوتُ: شکایت کردم، \*چون بعد از اِن آمده می توانیم به صورت مضارع نیز ترجمه کنیم. ؛ حروف اصلی: ش ک و ، ثلاثی مجرد: شَكا یَشكو
- شَمَّ: بوید، بوکشید؛ حروف اصلی: ش م م ، ثلاثی مجرد: شَمَّ یَشُمُّ شَمیم: بوی خوش
- عَجین: خمیر، = مَمزوج
- عُدَاة: دشمنان، متجاوزان، جمع "عادی" ؛ أعداء جمع عَدُوّ است.
- عَشیة: آغاز شب، از عشاء می آید.
- عُدَاة: آغاز روز، متضادُّ عَشیة \*توجه: عُدَاة با عُدَاة اشتباه نشود.
- فَلَوات: بیابان ها ، مفرد: فَلَاة ؛ فَلَاة = صَحراء فَلَوات = صَحاري
- قد تُفَتَّشُ: گاهی جست و جو می شود، شاید جست و جو بشود؛ \*نکته: هرگاه "قد" قبل از مضارع بیاید، به معنی "گاهی، شاید، ممکن است و .." ترجمه می شود و فعل به صورت مضارع التزامی
- قُرَب: نزدیکی ، نزدیک بودن، متضادُّ بَعُد (دوری)
- كَأَس: جام، لیوان، کاسه، جمع: كُؤوس [مانندِ رَأَس و رُؤوس]

- مُجَرَّب: آزموده، تجربه شده، اسم مفعول از باب تفعیل

- مَحَامِد: ستایش ها، حمدها، مفرد: مَحَمِدَة

\* تَوَجَّه: بروزن مفاعل است، اما نوعی مصدر است.

- مَرَّر: تلخ کرد؛ حروف اصلی: م ر ر ، ماضی باب تفعیل: مَرَّرَ يُمَرِّرُ مَرَّرَ مَرَّرَ مَرَّرَ مَرَّرَ // مَرَّ يَمُرُّ : گذر کردن

- مَصَانِع: دراصل به معنی کارخانه ها است و این جا به معنی انبارهای آب در بیابان، مفرد: مَصْنَع

- مَلِيح: باهک، مَمَكِين؛ از مَلِح (مک) می آید.

- مَمزُوج: درآمیخته = عَجِين

- نُحْن: شیون کردند، زاری کردند (از "نوحه" می آید.)، جمع مؤنث غائب (یا: سوم شخص جمع مؤنث) است: هُنَّ نُحْنُ .

حروف اصلی: ن و ح ، ثلاثی مجرد: نَاحَ يَنْوُحُ نُحُّ  
\*\*\* نکته: با "نَحْنُ" (ما) اشتباه نشود.

- وُدّ: عشق، وُدّ = عَشِقُ ، مصدر است. حروف اصلی: و د د ، فعل این حروف اصلی: وُدّ يُوَدُّ = عَشِقُ يَعْشُقُ

- وَصَفَ: وصف کرد، توصیف کرد، تعریف کرد

- وُكِّنَات: لانه ها، جمع وُكْنَة است. وُكِّنَات = أَعْشَاش ؛ وُكْنَة = عُشٌّ، وَكَّرَ

- هَامَ: تشنه و سرگردان شد، حروف اصلی: ه و م ، ثلاثی مجرد: هَامَ يَهِيمُ

\*\* تَوَجَّه: تشنه شد نیست، سرگردان شد هم نیست .. بلکه: تشنه و سرگردان شد

\*\* تَوَجَّه: با هَامَ که مشدد است و به معنی مهمّ است، اشتباه نشود.

- هَجَرَ: جدایی گزید، جداشد، ثلاثی مجرد: هَجَرَ = تَرَكَ

## ص.۹۲: درك مطلب:

۱. جناب حافظ وسعدی ملّمعات ندارند. اشتباه
۲. جناب حافظ ازدوری محبوبش روزگار را مانند قیامت می بیند. صحیح
۳. جناب حافظ راحتی را دردوری محبوبش می بیند و سختی را در نزدیک شدن به آن. صحیح
۴. جناب سعدی شب و روز را از دوری محبوبش مساوی می بیند. صحیح
۵. جناب سعدی گفت: "روزگار گذشت و قلبم می گوید قطعاً تو نمی آیی." اشتباه

## ص.۹۰: التمرین الاول:

مطابق باحقیقت وواقعیت جمله ی صحیح ونادرست را مشخص کن:

۱. لیوان، شیشه ایست که از آن آب یا چای یاقهوه نوشیده می شود. صحیح
۲. خریدن سیم کارت از اداره ی مخابرات ممکن است. صحیح

صحيح

۳. مردود همان کسی است که در امتحانات موفق نشد.

صحيح

۴. شاخه های درختان در بهار نو وزیبا هستند.

صحيح

۵. نان از خمیر ساخته می شود.

### ص. ۸۹ : نکات متن درس:

- جمال: مبتدا، المرء: مضاف إليه، فصاحة: خبر (از نوع اسم)، لسان: مضاف إليه، ه: مضاف إليه

ص. ۹۰: - التلميع: مضاف إليه، الفارسي: صفت

- العربية: صفت، القرآن: مضاف إليه، حرف عطف، الأحاديث: معطوف بقرآن، و: حرف عطف، الأدعية: معطوف بر قرآن

أدعية: جمع دُعاء، استفاد: فعل ماضی است که چون همراه با قد آمده، به صورت ماضی نقلی فارسی ترجمه می کنیم. ،

الشعراء: فاعل، الإيرانيون: صفت، سموا: فعل ماضی و فاعل آن واو، ها: مفعول، لكثير: جار ومجرور و خبر مقدم، ملمعات: مبتداء

مؤخر، منهم: جار ومجرور و خبر مقدم، حافظ: مبتداء مؤخر

-إني رأيتُ .. : رأيتُ: فعل ماضی و فاعل آن ت، دهرأ: مفعول اول، من هجر: جار ومجرور، ك: مضاف إليه، القيامة: مفعول دوم

\*\*توجه: فعل رأى يرى دو معنی دارد: ۱. دیدن، ۲. گمان کردن و نظر دادن و .. اگر به معنی "دیدن" باشد، یک مفعول می

خواهد: رأيتُ شجرةً . : درختی را دیدم. شجرة: مفعول؛ اما اگر به معنی "گمان کردن و خیال کردن و .." باشد، دو مفعولی می

شود. :رأيتُ الشجرةً سالمةً . دیدم که درخت سالم است (خیال کردم).

-هذي: همان هذه است که در مکالمات و گاهی اشعار به این صورت گفته می شود.

-منظور: هذه الدُّموع است. / دُموع: جمع دَمَع (با دِمَاء که جمع دَم است، اشتباه نشود.)

- عين: مضاف إليه، ي: مضاف إليه

- منظور از بیت سوم این است که باید از تجربه های دیگران استفاده کرد.

- في بُعد: جار ومجرور و خبر مقدم، ها: مضاف إليه، عذاب: مبتداء مؤخر

-في قُرب: جار ومجرور و خبر مقدم، ها: مضاف إليه، السّلامة: مبتداء مؤخر

- حَتَى يَذوقَ : تا بچشد (مضارع التزامی)

ص. ۹۱

- بیت سوم: يَقُولُ إِنَّكَ آتِي : روی ترجمه دقت شود. إِنَّ: به درستی که، قطعاً و ..أَنَّ: که

- بیت پنجم: قَدْ تَفَتَّشَ: فعل مجهول و نائب فاعل آن عَيْن، الحياة: مضاف إليه

- بیت هفتم: اصلش به این صورت بوده: إِنْ شَمِمْتَ رُفَاتِي وَجَدْتَ رَائِحَةَ الْوَدِّ

- بیت دهم: أَحَبَّة: مبتدا، ي: مضاف إليه، هَجَرُوا: خبر از نوع فعل، ي: مفعول، كما: جار ومجرور، تَشَاء: فعل

مضارع، عُدَاة: فاعل، ي: مضاف إليه

والسلام  
حقیقی